

آیا باید در انتظار «سیل» سیاسی هم باشیم؟! / تقی روزبه

این روزها که سرازیر شدن سیل های گسترده در بخش های وسیع از مناطق کشور موجب بروز فاجعه ای به معنی واقعی اعم از مرگ و مجروح شدن و آوارگی و از دست دادن وسیله کسب معاش

جمعیتی عظیم شده است، و در شرایطی که فساد و رقابت درونی باندها و ناکفایتی رژیم در مقابله با آن خشم مردم ایران را برانگیخته است؛ عجیب نیست که در کنار سایر اعتراضاتی چون اعتراضات مطالباتی کارگران و معلمان و ... و یا مالباختگان، شاهد اعتراضات گسترده «سیل باختگان» باشیم. سیل باختگانی که دامنه رفع و رجوع رنج و مصیبت اشان، حتی فراتر از ظرفیت های بودجه دولت خواهد بود. چنان که از هم اکنون گفته می شود که از توانائی های مالی دولت خارج است و باید به سراغ ته مانده صندوق ذخایر ارزی رفت. بهر صورت سوای جنبه های اقتصادی و سیاسی که سیل اخیر با توجه به شرایط عمومی نارضایتی برخواهد انگیخت، اما بنظر می رسد که همزمان با «سیل» ناشی از اتمسفر سیاسی بین المللی هم مواجه هستیم که بی گمان بر کل بحران و برآیند آن بی تأثیر نخواهد بود

چنان که چندین گزارش مهم حکایت از افزایش شدید فشارها به حکومت اسلامی و البته به نحو غیرمستقیمی سخت تر شدن شرایط بر مردم دارد که نه فقط توسط دولت آمریکا بلکه هم چنین به توسط دولت های اروپائی هم دلالت دارد که پیش درآمد تغییر مهمی در رویکرد تاکنونی آن ها نسبت به دولت ایران است

الف- درخواست سه کشور اروپائی فرانسه و آلمان و انگلیس از دبیرکل سازمان ملل برای ارائه گزارشی پیرامون فعالیت های موشک های بالیستیک ایران که بزعم آن ها مغایر قطعنامه سازمان ملل است، به معنی ورود پرونده ایران به فاز جدیدی خواهد بود ( در مذاکرات برجام اول نیز اروپائی ها پس از مذاکرات متعدد و چانه زنی هائی که به نتیجه نرسید، پرونده ایران را به سازمان ملل کشاندند که نهایتا در کنار آمریکا به خوردن جام زهر و برجام اول منجر شد). طبیعی است که این سیاست نیز نه فقط از حمایت جدی آمریکا برخوردار است بلکه برای آن اروپائی ها را زیر فشار هم قرار داده بود

ب- در همین رابطه گفته شده است که موضوع ایران در نشست گروه هفت هم مطرح می گردد. حتی از سوی آلمان مطرح شده که متقاعد شده، که لازم است توافق جدیدی با ایران انجام شود که اساسا نتواند غنی سازی بکند که این هم به معنای عبور آلمان ( و اروپا؟) از برجام اول و یا عدم تمرکز صرف بر روی آن است. آیا آن حسد عملا مرده ولی دفن نشده ای که بقول خامنه ای فقط ایران

در آن مانده است و او تا کنون برخلاف ادعاهایش جرئت آتش زدنش را نیافته است، در شرف دفن شدن است؟. در حقیقت چنین رویکردی نزدیک ترشدن آن ها به مواضع دولت ترامپ است که تن دادن به حق غنی سازی را در مذاکرات قبلی سخت موردانتقاد قرار داده بود و در عمل هم راه را برای اروپائی ها جهت حفظ برجام و مقابله با فشارهای تحریمی آمریکا و معامله با دولت ایران بسته بود. نباید فراموش کنیم که دولت آمریکا و سفیر آن در آلمان بارها به اروپائی ها پیرامون گشودن آب باریکه «گذرگاه مالی» برای دادوستد با ایران هشدار داده و شرکت های آن ها را آشکارا تهدید به تحریم (ثانویه) کرده بود. این واقعیتی است که در جهان بحران زده کنونی دولت آمریکا بر پایه یکه تازی و قلدری درصداست که با بهره گیری از موقعیت اقتصادی (ودلار) و قدرت نظامی خود و بکارگرفتن اهرم اعمال تحریم ها و دیگر فشارها، اروپا را ( و البته دیگران ر انیز) به صف کند. که تا حد زیادی هم موفق به این کار شده است. در منطق یک جانبه گری مهم نیست که مثلا سازمان ملل ( و کمیسرحقوق بشر) آن تحریم ها را مغایر با حقوق بشر بدانند

ج- تصمیم محتمل و عنقریب دولت آمریکا در قرارداد سپاه پاسداران در لیست تروریسم. چنین اقدامی که بارها در گذشته هم مطرح شده و بدلیل پی آمدها و ریسک هائی که قرارداد ارتش رسمی یک کشور در لیست تروریستی به همراه دارد پیگیری نشده بود، اما ظاهرا اکنون در ادامه سیاست افزایش فشار حداکثری به حلقوم ایران به گونه ای که بقول مقامات آمریکائی هدفش قرارداد رژی در برابر دوراهی، یا پذیرش درهم شکستن کامل اقتصاد و تبعاتش و یا تسلیم شدن است؛ گام تازه و حساسی است که اینک تیم حاکم بر کاخ سفید حول آن به قطعیت رسیده است. چنین اقدامی در حقیقت به معنای فراتر رفتن لافل بالقوه از فشارهای اقتصادی و دیپلماتیک هم هست. چرا که تروریستی اعلام کردن کلیت سپاه هم به معنی ایراد فشارهای مالی و بستن دست و پای آن چه با بانک ها و یا شرکت ها و فعالیت گسترده اقتصادی آن هم در داخل است و هم در ارتباطات آن با سایر کشورها. هرکس و هرکشوری که با یک نهاد تروریستی (در لیست سیاه آمریکا) رابطه ای داشته باشد می تواند تحت انواع تحریم های آمریکا قرار بگیرد و تیم ترامپ هم نشان داده که همه چیز تحت نظارت فشرده است و سرمنافع آمریکا با کسی شوخی ندارد!. اگر در نظر بگیریم که دولت آمریکا خود را در جنگ با تروریست ها می داند و حق خود که هر جا لازم باشد آن ها را مورد حمله و دستگیری و پیگرد قرار بدهد، آن گاه به خطرات و پی آمدهای بالقوه مترتب بر این تصمیم گیری پی خواهیم برد. در آنسو هم رژیم ایران قرارداد که سپاه را ارتش و بازوی ذاتی و اصلی و رسمی خود و حافظ عمده موجودیت خویش می داند. بهمین دلیل، صرف نظر از این که تا چه حد بتواند و یا بخواهد، به نوعی آن را اعلام جنگ با خود خواهدانگاشت. چنانکه فلاحت پیشه رئیس کمیسیون امنیت مجلس بلافاصله تهدید کرده است که با چنین تصمیمی نظامیان آمریکا هم در هرجائی که باشند در تیررس نیروهای ما خواهند بود. به گفته او مجلس آمادگی دارد که به سرعت نظامیان آمریکا را در لیست تروریستی قرار دهد. البته ناگفته نماند که بروضعف ها و گسیختگی ها ( مثلا مجعول بودن قطعات موشک های ماهواره پرتاب کن...) و یا ریزش پی در پی اتوریته و

اقتدار رژیم و یا ناتوانی اش در آتش زدن برج‌های آن گونه که خامنه‌ای تهدید کرده بود و بسیاری از این موارد، محرک اصلی ارتقاء این نوع فشارها تا سرحد درهم شکستن و یا تسلیم شدن رژیم است.

د- با وجود آن که عمده کردن و تمرکز زاید الوصف و روزافزون دولت ترامپ به حکومت اسلامی، در شرایطی که به عنوان مثال در همان زمان با پدیده‌ای چون طالبان مذاکره می‌کند و یا به عربستان راکتورهای هسته‌ای می‌فروشد، پیوند آن با اهداف چندگانه منطقه‌ای و جهانی است. از جمله برای ورود فعال و مجدد به خاورمیانه در پی تهاجمات و شکست‌ها و عقب‌نشینی‌های یک دوره بزرگ در عراق و افغانستان و سوریه و... است. تشکیل ناتوی عربی علیه ایران و ایجاد قطب بلوک کشورهای اسرائیل و اعراب، و ایران و حامیانش در برابرهم و البته تلاش برای حذف صورت مسئله فلسطین و موسوم به معامله قرن و در راستای ایجاد باصطلاح خاورمیانه جدید از آن جمله است. هم‌چنین در مقیاس جهانی با هدف تسهیل و هموار کردن سیاست یک‌جانبه‌گرایی برای تأمین سرکردگی (که می‌توان آن را مسامحتاً «هژمونی» متکی به زور و قدری ناامید) بر جهان قرن بیست و یکم و از جمله بر اروپا و ناتو و البته دیگر رقبای خارجی و در داخل با انگیزه رقابت با رقیب و حربه انتخاباتی دانست. در حقیقت بدلیل نفوذ اسرائیل کسب اجماع حول سیل قرارداد ایران آسان‌ترین راه است. در این معنا هدف گرفتن ایران و دولت اسلامی بدلیل متعددی که خارج از حوصله این نوشته است در عین حال اسب تروائی برای پیشبرد مفاع و سیاست‌های جهانی دولت حاکم بر آمریکا محسوب می‌شود که البته اروپائی‌ها نیز متوجه آن هستند و ماکرون و مرکل بارها گفته‌اند که ضرورت استقلال مالی اروپا و ایجاد سازوکاری مستقل از نفوذ دلار فراتر از مورد ایران است و حتی آن را گامی در این راستا ارزیابی می‌کردند. با این همه اروپائی‌ها بدلیل متعددی چون منافع عظیم و متقابل دادوستد ناشی از اقتصاد جهانی شده و نیز پیرامون مسائل امنیت اروپا و جهان، و البته هم‌چنین بدلیل فرار گرفتن زیر فشارها و تهدیدهای آمریکا نسبت به هرگونه تخطی از تصمیم‌های آن کشور که با هدف تنگ‌تر کردن حلقه محاصره به دور رژیم صورت می‌گیرد و هم‌چنین بدلیل ناامید شدن اروپا از رفتارهای جمهوری اسلامی، اعم از ترورها و دفع‌الوقت کردن‌ها در گفتگوها و در تصویب قوانین پولشوئی و تداوم و تشدید سیاست‌های منطقه‌ای خود و نمایشات تحریک آمیز موشک‌های بالیستیک و بطور کلی با مشاهده جهت‌گیری خامنه‌ای و سپاه و تن سپردن دولت به آن... حتی همان آب‌باریکه سازوکار مالی مستقل برای مبادله تجاری و مواد غذایی و دارو را هم عملاً به حالت تعلیق درآورده و آن را مشروط به پذیرش چندین خواست مهم کرده است. از این رو در پی یک دوره گفتگو و سردواندن رژیم (مثل دوره‌های قبل از برج‌های اول)... سیاست افزایش فشار را پیش گرفته‌اند که فشارهای اخیر حقوق بشری هم از سوی اروپا بی‌ارتباط با این رویکرد جدید نیست. هم‌چنانکه بازرسی‌های جدید آژانس هسته‌ای از تورقوزآباد که زیر فشار آمریکا و اسرائیل و همراهی اروپا صورت گرفته است، گرچه هنوز گزارشش منتشر نشده و خطوط اصلی آن هم درز نکرده است، اما با صورت گرفتن بازرسی‌ها که نشان‌دهنده جدی گرفتن آن گزارشات است و با این سخن رئیس آژانس هسته‌ای که باید با دقت بسیار بر فعالیت‌های هسته‌ای ایران نظارت داشت،

بنظر می‌رسد که آژانس و احتمالاً اروپائی‌ها در این بازرسی‌ها به موارد و نگرانی‌های تازه‌ای دست یافته باشند که هنوز کم و کیفش برای ما روشن نیست. نقش نخودی (تشریفاتی) ظریف و استعفاء و بحرانی که حول آن بوجود آمد، بر اروپائی‌ها ثابت کرد که ول معطلند و ظریف و روحانی کاره‌ای نیستند (حتی در همان حدگذشته) و سیاست خارجی و نظامی (در منطقه که جای خود دارد) در تمامیت خود دست سپاه و خامنه‌ای است. ضمن آن که رژیم از درون و ساختار قدرت هم در فزانقباضی و فشرده کردن قدرت مرکزی و مداخلات آن در هر حوزه‌ای است که به معنی تضعیف هرچه بیشتر اصلاح طلبان و دولت باصلاح انتخابی، و افزایش قدرت اصول‌گرایان و افراطی‌ست. در جای دیگری به این موضوع پرداخته‌ام که سرریز شدن بحران در شرایط انقباضی برخلاف دوره قبلی به معنی بحران در متابولیسم زیست و سوخت و ساز تاکنونی رژیم و در حکم ایجاد بحران در خود این مکانیسم انقباضی و استبدادی و به بیان دیگر بحران ساختاری در فرایند بازتولید قدرت است که ورود به آن خارج از حوصله این نوشته است. اما بطور کلی ارزیابی ریشه‌ای از وضعیت کنونی رژیم را می‌توان و باید در همین چهارچوب بحران در فرایند بازتولید قدرت تبیین و تحلیل کرد.

خلاصه آن که همه این عوامل دست به دست هم داد و بر اروپائی‌ها هم معلوم کرد که ایران جایی نیست که آن‌ها بخواهند سر آن منافع خود با دولت آمریکا به صف آرائی به پردازند. و آن‌ها نمی‌توانند تخم مرغ‌های خود را در سبد دولت روحانی بگذارند و در شرایط کنونی هم اگر بخواهند مذاکره کنند طرف مذاکره اشان فی الواقع کسی جز سپاه و سردار سلیمانی‌ها (هم چون جلیلی‌های دوره قبل) نیست که هدفشان جز دفع الوقت کردن برای بدست آوردن فرجه زمان و بقاء نیست. و همین ارزیابی است که سه کشور بزرگ اروپا را ترغیب کرده است که راه دیگری را در همراهی با آمریکا برای فشار به رژیم ایران جستجو کنند و چه بسا حتی بخواهند آن را وجه المصلحه‌ای در دادوستد بزرگتری با ترامپ هم قرار بدهند. گرچه این هنوز به معنی همراهی کامل آن‌ها با اهداف دولت آمریکا نیست و همواره هم سعی خواهند کرد که به‌مراه افزایش فشار و تست واکنش رژیم به چانه زنی هم به پردازند تا راهی برای برجام دوم گشوده شود. بدیهی است که چنین سیاستی به معنی شکست سیاست چانه زنی تا کنونی اروپا در چهارچوب حفظ برجام اول است که بدلیل نافرجام ماندن، آن‌ها را به صرافت توسل به اهرم‌های فشار تازه انداخته است که چگونگی واکنش‌های رژیم سرنوشت آن را تعیین خواهد کرد.

سواى دفع الوقت کردن و انعطاف ناپذیری رژیم، دلیل عمده دیگر افزایش توقعات اروپا از رژیم، مشاهده ضعف و آشفتگی روزافزون و فرایند فروپاشی اقتدار رژیم و متزلزل شدن موقعیتش در داخل کشور و ابعاد بحران‌های سترگ و هولناکی است که با آن‌ها دست و پنجه نرم می‌کند. بطوری که هر روز می‌که می‌گذرد ضعف و شکنندگی رژیم نمایان‌تر می‌شود و بدیهی است که در جنگ (از جمله جنگ اقتصادی و جنگ دیپلماسی و...) هر طرف با مشاهده ضعف و شکاف در صفوف طرف مقابل، سطح مطالبات و خواست‌های خود را بالاتر می‌برد. ترامپ با شکست خوردن داعش (که

البته وی آن را تماما به حساب خوداریز کرده است) رسماً ایران را محورشر و تروریسم بین المللی عنوان کرده است که حتی خطرناک تر از داعش هم هست و بدنبال ایجادیک فشارجهانی بویژه کشاندن اروپا به زیرچترسیاست های خود است. بنظر می رسد که این فاکتورهم در رویکرداتحادیه اروپا و دولت های اروپائی که خود مواجه با بحران های داخلی و خشم و نارضایتی مردم و عروج شبه فاشیسم هستند و نشان داده اند که توان مقابله قاطع با سیاست های ترامپ و یا شکل دادن به اتحادیه اروپای مستقل و قادر به دفاع از خود را ندارند؛ در نزدیکی نسبی آن ها با سیاست های ترامپ در موردایران، بی تأثیرنبوده باشد.

اه- راه فرار؟

واقعیت آن است که در آن سوی این تهاجم، خامنه ای و سپاه با زیاده خواهی های ناشی از توهم و احساس پیروزی در منطقه، به شکل احمقانه ای فرصت ها را سوزانده است. فرصت هائی چون حفظ وضع موجودتوان موشکی که عملاً پذیرفته شده بود در مذاکره - بجای سیاست توسعه و تهدید به توسعه بیشتر، و یا سرعت عمل در تصویب پالرمو و یا توسل به تهدیددائمی اسرائیل و متحدان آمریکا در منطقه و ... و یا شروع مجدد به حربه ترور در اروپا برای امتیازگرفتن از اروپا و خاموش کردن صدای مخالفان و نظائرآن که معنائی جز پرتاب سنگ توسط کسی که خود در خانه ای شیشه ای نشسته است ندارد. علت ورودرژیم به چنین منطقه «کور» را باید عمدتا در دو عامل جستجوکرد: نخست پیروزی ها و موفقیت های بادآورده در منطقه که بیشتر از ناشی از ضعف رقبا و شکست ها یا مشکلات دولت آمریکا و بخشا ظهورداعش بوده است تا توان واقعی خودش. این عامل باعث نوعی کوربینی و ورودبه همان منطقه ای می شود که از آن به منطقه ای که دیدها کور می شوند نام می بردیم که معمولا هم قدرتمداران و مستبدین و آن ها که خیلی شیفته قدرت و یا موفقیت های موردی خود می شوند و دشمنانشان را ناتوان بیش از اندازه ناتوان می یابند، گرفتاران می شوند که چه بسا ممکن است حتی به نابودی اشان هم منجرشود (نمونه صدام یکی از آن بود). از سوی دیگر و مهمتر از آن عامل داخلی و اصلی بحران داخلی است. در واقع خطرنارضایتی های انباشته شده در داخل است که نگرانی اصلی رژیم را تشکیل می دهد و رژیم سعی می کند که با بستن هرچه بیشترفضای تنفس و فشرده کردن قدرت خود به آن پاسخ دهد. گرچه مقابله با بحران مثل مواردپیشین نیازمندنوعی عقب نشینی و سیاست انبساطی (ولوکنترل شده است) اما رژیم بدلیل همان نارضایتی انباشته داخلی و فشارهمزمان بین المللی نگران فروپاشی ناشی از چنان سیاستی است. اکنون حکومت اسلامی در دو راهی سرنوشت سازی قرارگرفته است که یا باید تن به برجام دومی بدهد ( که دستورکارش با کاهش قدرت چانه زنی رژیم هم روزبروز مطول تر می شود) و یا زدن به سیم آخر و خروج از برجام و ... قرارگرفته است که هرکدام با ریسک ها و پی آمدهای خطیر و نامعلومی مواجه است. هم در وجه داخلی نگران آن است که هرعقب نشینی و سیاست انبساطی شیرازه وجودش را از هم به پاشد و هم در وجه خارجی موجب تشدیدفشارها و تأثیرپی آمدهای آن در توازن قوای داخلی. بطورکلی وضعیت رژیم به جمیع جهات شکننده ترشده و

سیاست و نزوئلایی کردن ایران بخصوص با افزایش محاصره اقتصادی و تلاش قدرت ها برای آلترناتیوسازی می تواند بستر مناسبی پیدا کند. اکنون هم مشخصا چه بسا با ابعادی به مراتب بیشتر از خشم «مال باختگان» با پدیده خشم برانگیخته شده «سیل باختگان» مواجه شود. از یکسو عقب نشینی از «موفقیت های منطقه ای» برای رژیم دشوار است، موفقیت هائی که رژیم برای بقاء خود به حفظ آن ها نیازمند است و از سوی دیگر در برابر مردمی انباشته از خشم و مطالبات قرارداد. بی تردید در این وضعیتی که رژیم از هرسو با محاصره شعله های در حال سربرکشیدن قانون های بحران مواجه است تنها گداز کم خطرتر برای عبور، همانا کنار آمدن با اروپا است که آن را هم بدلیل همان کوربینی ذکر شده در بالا دارد از دست می دهد (گرچه هنوز نمی توان گفت که چنین امکانی بالکل سوخته است)

در شرایط کنونی سیاست تعلیق در برخورد با بحران بویژه در وجه بین المللی حاکم است که پرداختن به جوانب آن از گنجایش این نوشته خارج است. اما تنها باید افزود که سیاست تعلیق (یا اگر بخواهیم به شکل ذمخت تری بیان کنیم فلج شدگی) در شرایط پیشروی بحران ها بدترین رویکردی است که می توان اتخاذ کرد. بطوری که تداوم آن می تواند موجب لبریز شدن بحران و فروپاشی هر نظامی شود و از همین منظر هم گرچه اکنون ما از آن چیزی نمی دانیم، اما خود سیستم هم از درون می تواند آبستن وقایعی باشد برای گشودن بن بست، که معلوم هم نیست سمت و سویش چه باشد. چرا که تعلیق و آچمز شدگی (که اساسا توسط خود رأس قدرت هم نمایندگی می شود) در شرایطی که مؤلفه های بحران بشدت در حال تغییر و تحول هستند، نمی تواند دیرپا باشد. ناپایداری و شکست سیاست تعلیق حتمی است، اما فعلا نمی توان به گمانه زنی واقعی و مدلل از چگونگی آن پرداخت و این خود نیازمند رصد کردن تحولات بحران و روندهای موجود در آن است. ظهور یک رضاشاه اسلامی یا رضاشاه غیراسلامی دو رویائی هستند که به درجاتی از هردوسو دنبال می شود که البته به عنوان پاسخی به و وضعیت و مطالبات جامعه آب نمائی بیش نیستند. به هر حال جامعه ایران هردو نظام سلطنتی و مذهبی ( آنهم از نوع سلطنت ولایت فقیه اش) و پی آمدهای آن رابه بهای گزافی تجربه کرده است. از همین رو خواهی نخواهی عبور از هر دوی آن ها دو شاخصه مهمی است که نشان می دهد به کدام سمت در حال حرکت هستیم. به جلو یا به عقب. آن ها دو شرط لازم و اولیه برای خروج از دامگه مهلکه ای است که چهاردهه پیش در خروج از یکی به دام آن دیگری افتادیم

و-راه پیشروی؟

روشن است که اگر جنبشی سراسری چون جنبش اعتراضی الجزائر با مطالبات مشخص و سنجیده ای که گام به گام تعمیق شود وارده میدان نشود، بهمان نسبت نقش مداخله های مخرب قدرت ها و عوامل بیرون از متن جامعه بیشتر خواهد شد که بی تردید نه فقط ربطی به دموکراسی و عدالت اجتماعی و رهائی نخواهند داشت که اگر بتوانند نقش فرادست پیدا کنند، خطر فروپاشی و یا لیبائی کردن کشور، همانگونه این روزها هم در جلوی چشممان جاری است را به همراه دارد.

قدرتی که با طالبان مذاکره می کند و چشم برجنایت های عربستان می بندد و حتی آن را در مسیردست یابی به قدرت هسته ای رقیب یاری می کند... و سرزمین اشغال شده کشوری (جولان) را هم چون ارث پدری به اسرائیل می بخشد و به ریش همه جهان که او را در شورای امنیت سازمان ملل یکه و تنها می گذارد می خندد، هیچ گاه نمی تواند مورداعتمادمردم ایران و کارگران و زحمتکشان و همه ترقی خواهان در نیل به اهدافشان باشد. نقش آن ها علاوه بر منجمدکردن مطالبات کارگران و معلمان و زحمتکشان و زنان، و یا در آلترناتیوسازی های حبابین در خارج نه فقط راه حل نیستند که مخل آن بوده و جز به گل آلودکردن بیشتر آب و هزردادن انرژی ها نمی انجامند. در این شرایط حساس و خطیرو نفس گیرتاریخی که در برابرش قرارگرفته ایم بدون به میدان آمدن یک جنبش اصیل و مردمی و سراسری در صحنه، مثل همه مواردوقایع مهم و عطف تاریخی، امکان گذر از این گردنه هولناک وجود ندارد. در ایران کنونی شالوده ای نخستین چنین جنبش شکل گرفته اند و گرچه هنوز به قدرکافی نیرومند و سراسری نیستند، اما در بزنگاه های بحران این مهمترین سرمایه رهائی است. تنها بر چنین بستر و در متن دفاع همه جانبه و تقویت آن است که کنش گران گوناگون، آن ها که واقعا دردمردم و کشور را دارند می توانند به نقش آفرینی سازنده اگر که واقعا چیزی در چنته داشته باشند- به پردازند. باید فکریزین کردن جنبش و سوارموج ها شدن و حرکت بر فرازان ها را مردودشمرد و به توانائی ها و ظرفیت های گشایش گرجنبش ها برای برون رفت از بن بست های تاریخا به جای مانده و دست و پاگیری که ما اکنون مشخصا در آن قرارگرفته ایم باورداشت. آخرین نمونه آن که هم اکنون هم جریان دارد جنبش گسترده مردم الجزائراست که بدون مداخلات و یا ادعاهائی این چنینی دارد راه بن بست رهائی از یک فضای استبدادی و نکبت را می گشاید و گام به گام تعمیق یافته و پیشروی می کند؛ بدون آن که به هیچ ناجی نجات بخشی دل به بندد. تجربیات امروزه مردم ایران در قیاس با انقلاب بهمن بسیارفراتر رفته است و دیگر بعیداست باین آسانی ها گرفتاروسوسه جستجوی ناجی در ماه باشد.

در شرایط کنونی ما در برابریک رژیم استبدادمذهبی و استثمارگر و گندیده و غارتگر که مهرباطال بر پیشانی اش خورده است، بطورکلی با دوگفتمان، دو طیف و دو صف آرائی با سویه های متضاداستبدادی، ضدسرمایه داری و مستقل از قدرت های بزرگ از یکسو، و یک صفی که در حقیقت مخالف یک استبداد و حکم روائی مشخصی که دارای جهت گیری سرمایه دارانه هست ( آن هم از نوع نئولیبرالیش) و البته دخیل بسته به قدرت های خارجی مواجهیم. گرچه این هردو طیف در درون خود با پراکندگی و با چالش خرده گفتمان هم مواجه هستند. اما این چالش ها عموما نه از نفس وجودتفاوت گرایش ها و یا خرده گفتمان ها بلکه از جایگاه و موقعیتی که برای خودقائل هستند و شرط و شروط هائی که می گذارند سرچشمه می گیرد. تا آن جا که به جریان های ترقی خواه و جنبش های رهائی بر می گردد، آن ها باید بتوانند خرده گرایشات خود را در چهارچوب مبانی عام و مشترک گفتمان رهائی قراردهند و با تن سپردن به امواج حرکت دریا خود در متن آن به کنشگری و به سوخت و ساز به پردازند. در یک کلام اقدام براساس حمایت از مطالبات جنبش ها و

اشتراکات خود و نیز گفتگوی سازنده و باز برای تعمیق آگاهی خود و جامعه از نیازهای حیاتی تقویت و نفش آفرینی این گفتمان است. با حرکت در چنین بستری افق های جدیدی برای کنشگری خلاق گشوده می شوند. عنوان این مقاله: آیا باید در انتظارسیل سیاسی باشیم؟! گرچه خواسته است در قیاسی با سیل و انباشته و سرریز شدن آن خواسته است بگوید فضای سیاسی در نظام حاکم بدلیل انباشت مطالبات سیاسی و اجتماعی و امکان سرریز شدنش مشابهتی با آن دارد؛ اما روشن است که سوای تشابه ظاهری فوق در محتوا این دو به طور ماهوی با هم متفاوتند و به هیچ صورتی نمی توان مشخصا جنبش اعتراضی مردم ایران را با چنین سیل ویرانگری مقایسه کرد. جنبش ها علی العموم هم دارای وجه سلبی هستند که وجود آن برای شکل گیری یک جنبش گسترده و سراسری امری حیاتی است و هم البته بدرجاتی دارای مضامین ایجابی که لازم است هرچه شفاف تر و فراگیرتر و تعمیق یابنده باشد. جنبش های بزرگ و انقلاب ها در شرایط انباشت نارضایتی ها، بن بست ها و فراگیر شدن احساس بن بست امکان وقوع پیدامی کنند و براساس همان محتوایی که اشاره رشد در وهله اول با هدف درهم شکستن ساختارهای بازدارنده و خفه کننده قدرت پا می گیرند و بهمین دلیل هم رهاننده هستند. اما آن ها در عین حال متناسب با گفتمان های حامل خود واجدمطالبات اثباتی هم هستند که به هر میزان شفاف تر بشوند بهمین اندازه هم برای گشودن راه پیشروی و آینده موفق تر عمل خواهند کرد و مانع مصادره خود توسط این یا آن مصادره کننده گان خواهند گشت. جنبش ها از خلال آزمون و گفتگو و نفش آفرینی بی شمار سوژه ها و گردش نظرات در حین حرکت به خود تعیین داده و مطالبات خود را ارتقاء می دهند. براین اساس ما از یکسو به شکل گیری یک همگرایی و یک جنبش گسترده و متکثر حتی با گفتمان های متفاوت و چه بسا حتی متضاد برای درهم شکستن ساختارهای قدرت به عنوان یک هدف مشترک گرچه از منظرهای مختلف هستیم. امری که بدون آن درهم شکستن سیطره قدرت از داخل (و در بسیاری موارد حتی از خارج) ناممکن است. و از سوی دیگر نیاز داریم برای گریز از تکرار تلخ تجربه انقلاب بهمن مردم، کارگران و زحمتکشانش حول مطالبات پایه ای خویش و حول گفتمان ناظر بر آن مطالبات گردآیند تا موج سواران حرفه ای و مستظهر به حمایت قدرت بزرگ نتوانند جنبش را، همانطور که خمینی مصادره کرد، مصادره کنند. گل همین جاست و هر کنشگر مردمی

باید در همین جا برقصد

آوریل ۲۰۱۹ تقی روزبه ۷